

وجود خدا و مسئله شر

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۶/۹

محمد محمدرضایی*

چکیده

مقاله حاضر، بر آن است تا یکی از مسایل مهم در حوزه دین پژوهی یعنی سازگاری وجود خدا با مسئله شر را مورد تحقیق قرار دهد. هر چند که مسئله شر از قدیم میان اندیشه‌وران دینی مورد بحث بوده اما امروزه، این مسئله شکل تازه‌ای به خود گرفته است. برخی از ملحدان از جمله هیوم، مسئله شر را نافی وجود خدا می‌دانند و به ناسازگاری وجود خدا و شر قایل هستند. در این نوشتار، استدلال هیوم مورد نقادی قرار گرفته و اثبات شده است که اگر خدا که عالم، قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است، جهت کافی اخلاقی و منطقی برای رخدادهای شر داشته باشد، می‌توان به سازگاری وجود خدا و مسئله شر حکم کرد. وجود شر قلیل لازمه جهان مادی است و خلقت جهان مادی بدون لازمه آن محال است و قدرت به محال‌های ذاتیه تعلق نمی‌گیرد. بنابراین محال است که خدا عالم ماده را که خیر کثیر دارد، بدون لازمه آن خلق کند. زیرا مانند آن است که عالم ماده، عالم ماده نباشد و این بهترین جهت کافی اخلاقی و منطقی برای رخداد شر است.

واژگان کلیدی: شر، خدا، عالم مطلق، قادر مطلق، خیرخواه مطلق، اختیار، عالم ماده.

*. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران.

مقدمه

یکی از مسایل مهم در حوزه دین‌پژوهی به‌ویژه در روزگار جدید، سازگاری دو ایده دینی یعنی وجود خدا با مسئله شر است. از قدیم الایام، اندیشه‌وران دینی با پدیده‌ای به نام معضل شر آشنا بودند و هر کسی با توجه به دیدگاه خاص دینی خود، راه‌حلی برای آن ارائه می‌داد. اما امروزه این مسئله، جان و شکل تازه‌ای به خود گرفته است. دیوید هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) فیلسوف تجربی‌گرای انگلیسی، لیست چشم‌گیری از مصداق‌های شرها را مطرح و سپس با توجه به آنها استدلالی را علیه وجود خدا ترتیب می‌دهد.

وی ادعا می‌کند «گزاره‌های خدا وجود دارد» و «شر وجود دارد» از لحاظ منطقی سازگار نیستند؛ زیرا اگر خدا عالم، قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است، به هیچ‌وجه نباید اجازه بدهد که شر در عالم وجود داشته باشد. اگر شر در عالم وجود دارد که وجود دارد، پس خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، امروزه مسئله شر، نافی وجود خدا تلقی شده است (Hume, 1996: 235).

اما این ناسازگاری برای کسانی است که خدا را عالم، قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه می‌دانند؛ زیرا اگر خدا یکی از این کمال‌ها را نداشته باشد ناسازگار با وجود شر نخواهد شد. زیرا توجیه مناسبی برای وجود شر، وجود دارد:

۱. خدا عالم مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است و اصولاً می‌خواهد شر تحقق نداشته باشد اما قدرت لازم را ندارد؛
۲. خدا قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است و اگر بداند در جایی شر وجود دارد در صدد رفع آن بر می‌آید اما عالم نیست؛
۳. خدا قادر مطلق و عالم مطلق است اما به‌طور کامل خیرخواه نیست، از این‌رو به شرها اجازه تحقق داده است.

همچنین کسانی که شر را توهم می‌دانند یا برای آن، تحقیقی قایل نیستند، آنها هم مشکلی به نام ناسازگاری وجود خدا و شر ندارند. نیز کسانی که دوئالیست هستند و برای عالم، دو خالق، خالق خیر یعنی اهورا مزدا و خالق شر یعنی اهریمن قایل هستند آنها هم مشکلی به نام ناسازگاری خدا و شر ندارند و نیز کسانی که خدای خیر را

ناسازگار و متضاد با شر نمی‌دانند، یا اینکه شر را امر عدمی می‌دانند یا اینکه باور دارند که خدای به‌طور کامل خیر، لزومی ندارد که از شر جلوگیری کند. زیرا توجیه اخلاقی مناسبی برای آن دارد، آنها هم مشکلی به نام سازگاری وجود خدا با شر ندارند. برخی از طرفداران ناسازگاری وجود خدا با مسئله شر مانند مکی، آن را یکی از مسایل بدیهی می‌دانند که متکلمان دینی تاکنون نتوانسته‌اند آن را حل کنند. در مقاله حاضر بر آن هستیم که تا حد امکان این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم (Mackie, 1996: 243). برای توضیح این موضوع، ابتدا به تعریف شر و سپس به استدلال هیوم درباره ناسازگاری وجود خدا و شر می‌پردازیم.

تعریف شر

برای شر دو دسته تعریف ذکر شده است:

۱. تعریف‌های مفهومی؛
۲. تعریف‌های مصداقی.

در تعریف‌های مفهومی کوشیده می‌شود که با الفاظ روشن‌تر، شر توضیح داده شود و در تعریف‌های مصداقی به عوض تعریف مفهومی، خود مصداق‌هایی را به‌طور نمونه ذکر می‌کنند. برای روشنی هر چه بیشتر مفهوم شر به صورت مختصر به برخی از این تعریف‌ها اشاره می‌کنیم:

تعریف‌های مفهومی

از آنجا که مفهوم خیر با مفهوم شر رابطه نزدیکی دارد، از این‌رو برخی از اندیشه‌وران برای تعریف شر، به تعریف خیر متوسل شده‌اند تا از آن راه، به تعریف شر نزدیک‌تر شوند، که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

۱. مساوقت خیر با وجود و شر با عدم

هر چیزی که وجود دارد از آن نظر که وجود دارد، خیر است حتی این‌دو واژه آن‌چنان به هم پیوستگی دارند که می‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. شر و عدم نیز به

یک معنا هستند، هر چیزی که بر آن عدم صادق باشد به آن شر نیز می‌توان گفت. به‌طور مثال حیات و بینایی، چون امر وجودی هستند و همچنین خیر هستند اما کوری، فقر، نادانی و مرگ شر هستند چون ذاتاً نیستی و عدم هستند (سبزواری، ۱۳۶۲: ۴۳).

۲. خیر به معنای وجود مطلوب

ابن‌سینا و ملاصدرا خیر را چیزی می‌دانند که هر شی به آن اشتیاق و میل دارد و آن چیزی جز وجود و کمال وجود نیست. اما شر امر عدمی است که ذاتی ندارد و آن عدم جوهر، عدم ذات یا عدم کمالی از کمال‌های شی‌ای است (ابن‌سینا، ۱۳۸۲: ۳۵۵؛ ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۷، ۵۸).

۳. خیر و شر مساوی با تصور شادی یا اندوه

باروخ اسپینوزا، فیلسوف بزرگ عقل‌گرا خیر و شر را چنین تعریف می‌کند: «ما چیزی را خیر و شر می‌نامیم که برای حفظ وجود ما مفید یا مضر باشد یعنی ما چیزی را خیر یا شر می‌نامیم که به قدرت فعالیت ما می‌افزاید یا از آن می‌کاهد، آن را تقویت یا از آن جلوگیری می‌کند. بنابراین وقتی که در می‌یابیم که چیزی شادی یا اندوهی در ما پدید می‌سازد آن را خیر یا شر می‌نامیم. بنابراین شناخت خیر و شر چیزی نیست مگر تصور شادی یا اندوه» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ۲۰۸).

۴. خیر به معنای اراده نیک

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف بزرگ آلمانی بر آن است که یگانه خیری که بی‌قید و شرط خیر است، اراده نیک است. وی در تعبیری می‌گوید: «محال است چیزی را در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بی‌قید و شرط خیر باشد مگر فقط اراده خیر را». وی در تعریف اراده نیک می‌گوید:

«اراده‌ای است که از سر تکلیف عمل می‌کند و نیز تکلیف را لزوم عمل کردن از سر احترام به قانون اخلاقی می‌داند. در برابر شر عملی است که از سر احترام به قانون نباشد» (Kant, 1972: 59).

وی همچنین خیر را مشترک بین خیر اخلاقی و حسی می‌داند. کانت خیر اخلاقی را فضیلت می‌داند که مطابقت اراده با قانون اخلاقی است و خیر حسی که

به آن سعادت می‌گوید، عبارت است از برآورده شدن امیال در جهان خارج یا به تعبیری هماهنگی طبیعت مادی با میل و اراده انسان در برابر خیر اخلاقی و حسی، شر اخلاقی و حسی وجود دارد (Kant, 1956: 128).

۵. خیر مساوی با قدرت و شر مساوی با ضعف

فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) می‌گوید که خیر، آن چیزی است که حس قدرت را تشدید می‌کند و بد، هر آن چیزی است که از ضعف بر می‌خیزد. وی سعادت را احساس چیره‌شدن بر مانع می‌داند (نیچه، ۱۳۵۲: ۱۳۵).

۶. خیر به معنای لذت و شر به معنای درد و الم

آریستوپوس (۴۳۵ - ۳۵۵ ق.م) بر آن است که هر کاری که به لذت فردی بیانجامد، خیر است و هر کاری که به الم و رنج فردی بیانجامد، شر است. اپیکور و جرمی بنتام و جان استوارت میل با کمی تفاوت در این جهت قرار دارند (کاپلستون، ۱۳۶۲: ۱، ۱۴۵).

تعریف‌های مصداقی

در تعریف‌های مصداقی به عوض توضیح مفهوم، خود مصداق را به عنوان نمونه ذکر می‌کنند تا مفهوم روشن شود که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱. گاهی شر را به دو قسم تقسیم می‌کنند: أ. شر اخلاقی؛ ب. شر طبیعی. اگر شر نتیجه عامل انسانی باشد به آن شر اخلاقی می‌گویند. مانند دزدی، قتل، غارت، جنگ، شکنجه‌های روحی و جسمی که شکنجه‌گران بر سر افراد دیگر وارد می‌سازند. گاهی شر بدون مداخله عامل انسانی است. مانند: زلزله، آتشفشان، سیل، طوفان و انواع میکروب‌ها و جانوران وحشی که به آن شر طبیعی می‌گویند (هاسپرز، ۱۳۷۰: ۱۱۸).

۲. لایب نیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) سه نوع شر را از هم متمایز می‌سازد:

أ. شر مابعدالطبیعی، نقصان و عدم کمال صیرف است؛

ب. شر طبیعی، درد و رنج است؛

ج. شر اخلاقی، گناه است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴، ۴۱۵).

۳. ملاصدرا برای شر چهار مصداق ذکر می‌کند:

أ. امور عدمی، مانند: فقر و مرگ؛

ب. شر ادراکی، مانند: درد و رنج و جهل مرکب؛

ج. شرهای اخلاقی، افعال زشت و ناروا مانند: قتل و زنا؛

د. مبادی شرهای اخلاقی که عبارت هستند از: ملکه‌های رذیله مانند: شهوت، غضب،

بخل و مکر (ملاصدرا، ۱۳۷۰: ۴۱۴).

با توجه به انواع تعریف‌های گوناگونی که از شر ارایه شد، هر چند که برخی از آنها با اشکال‌های اساسی روبه‌رو هستند اما افق مفهوم شر تا اندازه‌ای روشن شد.

نظریه پیشنهادی درباره مفهوم شر

خیر و شر یا خوبی و بدی از مفهوم‌های بدیهی و روشنی هستند که تمام انسان‌ها کم‌وبیش آنها را درک می‌کنند. ساختار وجودی انسان به گونه‌ای آفریده شده است که این مفهوم‌ها را می‌فهمد. همگان به خوبی عدالت و بدی ظلم حکم می‌کنند و مفهوم خوب و بد را نیز می‌فهمند.

از آیه‌های قرآن به خوبی بر می‌آید که خداوند هنگام خلقت نفس، خوبی و بدی را به آن الهام کرده است (شمس (۹۱)، ۷ و ۸). در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید که امر الاهی به عدل و احسان و نهی از فحشا و منکر، جنبه یادآوری دارد. زیرا که انسان این خوبی‌ها و بدی‌ها را در سرشت خود آموخته است و اگر خدا هم به آنها امر و نهی می‌کند، فقط از باب یادآوری است (نحل (۱۶)، ۹۰). همچنین می‌توان گفت که خوبی‌ها و بدی‌ها دو قسم هستند:

۱. خوبی‌ها و بدی‌های ذاتی؛

۲. خوبی‌ها و بدی‌های تبعی که ما را به خوبی‌ها و بدی‌های ذاتی می‌رسانند.

البته ملاک‌ها و معیارهایی برای تعریف‌ها نیز وجود دارند که به وسیله آنها می‌توان تا اندازه‌ای افراد را متنبه کرد. یکی از آنها، قانون عام‌شدن آن خوبی و بدی است. به‌طور مثال، تمام افراد ظلم را ذاتاً می‌شناسند که ظلم، بد است. حال اگر کسی بپذیرد که ظلم خوب است یکی از راه‌های تنبّه‌دادن، آن است که وی را در معرض ظلم قرار دهیم که فوراً به بدی آن حکم می‌کند. اما اینکه عدالت خوب است، اگر قانون عام شود و ما در معرض آن قرار گیریم، طبع ما آن را می‌پذیرد.

ناسازگاری وجود خدا با شر

حال که با مفهوم شر تا اندازه‌ای آشنا شدیم، به ناسازگاری وجود خدا و شر می‌پردازیم. هیوم ناسازگاری بین وجود خدا و شر را چنین مطرح می‌کند:

«گزاره‌های «خدا وجود دارد» و «شر وجود دارد» به لحاظ منطقی سازگار نیستند؛ زیرا به باور خداپاوران متدین، خدا موجودی است که قادر، عالم و خیر مطلق است. اگر چنین خدایی وجود دارد باید مانع رخداد شر شود».

وی از زبان فیلون این استدلال را به صورت ذیل نیز مطرح می‌کند:

أ. جهان واجد شر (یعنی نمونه‌هایی از درد و رنج) است؛

ب. خدا وجود دارد و قادر و عالم مطلق است؛

ج. خدا وجود دارد و خیر مطلق است.

طبق نظر هیوم این سه گزاره یک مجموعه ناسازگار است. دو گزاره از این گزاره‌ها ممکن است با هم صادق باشند. در صورت صدق دو گزاره از گزاره‌ها، گزاره سوم باید انکار شود. معنای این گزاره که خدا عالم و قادر مطلق است، این است که خدا اگر بخواهد می‌تواند از شر جلوگیری کند؛ زیرا درباره آن شر آگاهی و قدرت تغییر دارد. حال اگر خدا نتواند از شر جلوگیری کند، عالم و قادر مطلق نخواهد بود و نیز خدایی که به طور کامل خیر است، به این معنا است که خدا از رنج جلوگیری می‌کند اگر وی بتواند. حال موجودی که در توانش هست که از شر جلوگیری کند اما چنین کاری نمی‌کند، خیر کامل نخواهد بود. از این رو صدق گزاره‌های (ب) و (ج) به این معنا است که خدا موجودی است که توان آن را دارد که از شر جلوگیری کند و خواهان آن است که چنین کاری کند و نیز صدق این دو گزاره به معنای کاذب بودن گزاره (أ) است و چون به صورت بدیهی همه ما می‌پذیریم که شر در جهان وجود دارد. بنابراین یکی از دو گزاره (ب) و (ج) باید کاذب باشد یا اینکه هر دو گزاره (ب) و (ج) کاذب است و همچنین در صورت صدق گزاره‌های (أ) و (ب)، باید گزاره (ج) کاذب باشد و در صورت صدق گزاره (أ) و (ج)، گزاره (ب) باید کاذب باشد (Pike, 1995: 300).

از مجموع این بحث‌ها می‌توان نتیجه گرفت که بین دو گزاره «خدا وجود دارد» و «شر وجود دارد» ناسازگاری وجود دارد. چون همه ما به طور بدیهی می‌دانیم که گزاره دوم آشکارا صادق است، گزاره نخست باید کاذب باشد.

نقد و بررسی

این باور که خدایی که به طور کامل خیر است، باید از رنج جلوگیری کند. اگر وی بتواند، صحیح نیست؛ زیرا ممکن است خدا به طور کامل خیر باشد و از رنج هم جلوگیری نکند، و برای این کار خود نیز توجیه اخلاقی مناسبی هم داشته باشد. به طور مثال، پدر و مادری را در نظر بگیرید که به فرزند خود داروی تلخی را می‌خورانند و ما می‌دانیم که فرزند با خوردن داروی تلخ متحمل رنج و عذاب می‌شود. اما وقتی شرایط را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که پدر و مادر، به جهت سلامتی فرزند خود، چنین عمل رنج‌آوری را در حق فرزند خود مرتکب شده‌اند. ما هیچ‌گاه پدر و مادر این فرزند را به جهت این عمل سرزنش نکرده و نیز در خیرخواهی آنها، هیچ تردیدی نخواهیم کرد. زیرا آنها برای عمل خود توجیه اخلاقی مناسبی دارند. نتیجه آنکه ممکن است موجوداتی به طور کامل خیر باشند و با این حال اجازه دهند یا راضی باشند که نمونه‌هایی از رنج تحقق پیدا کند. بنابراین از این باور که خدا به طور کامل خیر است، نتیجه نمی‌شود که وی از رنج، اگر بتواند جلوگیری کند. خدا ممکن است از رنج جلوگیری نکند یا خودش رنج را پدید آورد؛ در حالی که به طور کامل خیرخواه است، زیرا جهت کافی اخلاقی برای عملش وجود دارد. با توجه به این مطلب‌ها می‌توان استدلال هیوم را به صورت ذیل بیان کرد:

ا. جهان واجد شر (یعنی نمونه‌هایی از رنج) است؛

ب. خدا عالم و قادر مطلق و به طور کامل خیرخواه است؛

ج. خدا از لحاظ اخلاقی هیچ جهت کافی ندارد که به نمونه‌هایی از رنج اجازه وقوع بدهد.

بنا به فرض، اگر گزاره‌های (أ) و (ب) صادق باشند، در آن صورت، خدا که عالم و قادر مطلق و به طور کامل خیرخواه است، هیچ توجیه مناسب اخلاقی برای رخداد شر در جهان ندارد. بنابراین، در این صورت خدا عالم و قادر مطلق نیست یا اینکه به طور کامل خیرخواه نیست، در هر صورت گزاره (ب) کاذب می‌شود. همچنین اگر گزاره‌های (أ) و (ب) صادق باشند، یعنی اگر خدای عالم و قادر مطلق و به طور کامل خیرخواه وجود دارد و نیز در جهان شر و رنج وجود دارد، در آن صورت به طور حتم باید توجیه اخلاقی مناسبی برای رخداد رنج وجود داشته باشد. بنابراین در صورت صدق گزاره‌های (أ) و (ب) گزاره (ج) باید کاذب باشد.

بنابراین هیوم برای اثبات استدلال خود بر ناسازگاری وجود خدا و شر باید صدق گزاره (ج) را اثبات کند. یعنی هیوم برای اثبات ناسازگاری منطقی گزاره «خدا وجود دارد» و «نمونه‌هایی از شر (رنج) در جهان وجود دارد»، باید صدق گزاره (ج) را اثبات کند. هیوم ممکن است بگوید که صدق گزاره (ج) ضرور است، زیرا خدایی که عالم و قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است، هیچ توجیه اخلاقی مناسبی برای رخداد شر (رنج) ندارد؛ زیرا اگر شر (رنج) در جهان وجود دارد، یا خدا عالم مطلق نیست یا قادر مطلق نیست یا به‌طور کامل خیرخواه نیست. از آنجا که صدق گزاره (أ) یعنی رخداد رنج و شر در جهان آشکار است و خدا هم هیچ توجیه اخلاقی مناسبی برای رخداد شر ندارد، پس گزاره (ب) یعنی «خدا وجود دارد» کاذب است.

در پاسخ هیوم می‌توان گفت که متدینان هیچ ناسازگاری بین وجود خدا و شر و رنج در جهان نمی‌بینند، زیرا با برهان‌های قطعی اثبات می‌کنند که خدا عالم و قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است؛ در نتیجه مخلوق چنین موجودی، بهترین خواهد بود. از این‌رو، این نظام، نظام احسن و بهترین جهان ممکن خواهد بود، زیرا مطابق قاعده سنخیت، مخلوق خدای عالم، قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه، بهترین جهان ممکن خواهد بود. بنابراین اگر ما شر و رنجی هم در این عالم مادی مشاهده می‌کنیم، لازمه عالم مادی است و امکان ندارد که عالم مادی خلق شوند اما خیر محض باشد. یعنی هیچ شری در آن وجود نداشته باشد. خلق عالم مادی بدون لازمه آن، محال و تناقض خواهد بود یعنی عالم مادی در عین حال که عالم مادی است، عالم مادی نباشد. از این‌رو است که متکلمان اسلامی می‌گویند که قدرت بر محال‌های ذاتی تعلق نمی‌گیرد. اگر نمونه‌هایی از رنج لازمه ذاتی عالم ماده است که بهترین جهان ممکن است، در آن صورت خداوند توجیه منطقی و اخلاقی مناسبی دارد که چرا شر در عالم مادی وجود دارد.

توضیح اینکه برای اینکه پاسخ استدلال هیوم روشن‌تر شود به مطالبی اشاره می‌کنیم:

۱. متکلمان و فیلسوفان اسلامی با دلایل متقن مانند: برهان امکان و وجوب و برهان صدیقین و برهان‌های دیگر، اثبات کرده‌اند که خداوند عالم، قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است؛

۲. دلایل عقلی دلالت بر آن دارند که قدرت الاهی، عام، مطلق و نامحدود است.

البته قدرت خدا، بر امرهایی تعلق می‌گیرد که امکان تحقق داشته باشند. از این‌رو، امرهایی که ذاتاً ممتنع یا مستلزم امتناع و محال است، مورد تعلق قدرت واقع نمی‌شوند. زیرا این امرها، در اصل شی نیستند تا قدرت به آنها تعلق بگیرد، و حال آنکه قدرت خدا بر شی تعلق می‌گیرد. به‌طور مثال، خدا نمی‌تواند خدای دیگری مثل خود را بیافریند، زیرا خدا آفریدنی نیست یا اینکه خدا نمی‌تواند جهان را در یک کیف کوچک جای دهد، بدون اینکه جهان کوچک و کیف بزرگ شود یا اینکه خدا نمی‌تواند فرزند یک شخص را پدر همان شخص قرار دهد. آیا این ناتوانی‌ها، بر عمومیت قدرت خدا آسیبی وارد می‌کند؟ آیا چون خدا نمی‌تواند این امرها را خلق کند، قدرت خدا نامحدود نیست؟ هرگز این ناتوانی‌ها به قصور در قابلیت بر می‌گردد نه قصور در قدرت فاعل. از این‌رو، متکلمان اسلامی مطرح کرده‌اند که قدرت خدا به محال‌های ذاتی تعلق نمی‌گیرد، زیرا این امور اصولاً قابلیت پدید آوردن ندارند و به تعبیری مشکل در قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل. امیرمؤمنان علی^۷ در روایتی به این مسئله اشاره می‌کند که قدرت خدا به امور شدنی تعلق می‌گیرد نه به محال‌های ذاتیه. شخصی از امام علی^۷ پرسید:

«هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَصْغُرَ الدُّنْيَا أَوْ تَكْبُرَ الْبَيْضَةُ؟»

«آیا پروردگار تو می‌تواند دنیا را در تخم مرغی داخل کند بدون آنکه دنیا کوچک و تخم مرغ بزرگ شود؟»

امام^۷ در پاسخ فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَأَ يَكُونَ»
(صدوق، ۱۳۹۸: ب ۹، ح ۱۵).

«همانا خداوند متعال به عجز و ناتوانی متصف نمی‌شود، بلکه آنچه تو از من پرسش کردی، موجود نمی‌شود».

از این بیان امام^۷ بر می‌آید که امور ناشدنی و محال، قابلیت پدید آمدن را ندارند و این امر به معنای عجز و ناتوانی خداوند نیست.

۳. شر لازم جهان مادی است.

خداوند عالم‌های گوناگونی مانند: عالم عقل، مثال و ... خلق کرده است که برخی از آنها به‌طور کامل خیر هستند و هیچ شری در آنها وجود ندارد. یگانه شری که می‌تواند وجود داشته باشد، محدودیت وجودی آنها است اما هیچ تضاد و تزاممی با هم ندارد.

اما لازمه عالم ماده افزون بر محدودیت وجودی، تزامم و تضاد است. محال است که عالم ماده بدون تزامم و تضاد آفریده شود. به طور مثال، وجود آتش در مجموع خیر است، اما گاهی هم ممکن است که دست یا خانه کسی را بسوزاند.

اگر پرسیده شود که چرا خدا مانع شر در عالم نشد تا جهانی که خیر محض است، متحقق شود. در پاسخ می توان گفت که اگر عالم مادی که تلازم پرهیزناپذیر با شرها دارد، طوری خلق می شد که در آن اصلاً شری متحقق نباشد، دیگر این عالم، عالم مادی نبود بلکه عالم دیگری بود که فقط خیر محض است. در حالی که چنین عالمی را خداوند متعال پیش از این خلق کرده است. ملاصدرا در کتاب /سفر این اشکال را مطرح و سپس به آن پاسخ می دهد:

«یکی از اشکالها این است که این عالم یعنی عالم ماده که در آن خیر غالب بر بشر است، چرا به گونه ای آفریده نشده است که اصلاً شری در آن نباشد به طوری که آفریدگان، همه خیر محض باشند؟ پاسخ این است که اگر عالم خیر محض باشد، دیگر این عالم، عالم ماده نخواهد بود، بلکه عالمی دیگر می شود. اگر پرسیده شود که چرا آتش که یکی از انواع آفریدگان مادی است که خیر آن بیشتر از شرش است، به گونه ای آفریده نشده است که هیچ شری به دنبال نداشته باشد؟ این پرسش مانند آن است که بگویی که چرا آتش، غیر آتش قرار داده نشده است. محال است آتش، غیر آتش قرار داده شود و باز محال است که آتش، آتش باشد و با لباس زاهد مماس شود و مانعی هم برای سوختن نباشد و با این حال نسوزاند» (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۷، ۷۸).

نتیجه آنکه امکان ندارد که قانون های این عالم ماده، به گونه ای دیگر باشد. اگر قانون های این عالم به گونه ای دیگر باشد، دیگر عالم ماده نخواهد بود. چون خداوند حکیم، عالم، قادر و خیرخواه مطلق است؛ اگر امکان خلق چنین جهان مادی بود، خلق می شد و چون چنین جهانی خلق نشده است، پس امکان وجود آن هم امکان پذیر نبوده است.

ممکن است پرسیده شود که آیا بهتر نبود که خداوند به علت شرهای اندک این عالم، از خلقت عالم ماده صرف نظر می کرد؟

در پاسخ می توان گفت که ترک خیر کثیر عالم ماده به علت شرهای اندک با فیض الهی منافات دارد. زیرا که ترک خیر کثیر به علت شر قلیل، خود شر کثیر شمرده می شود. شما درباره همان آتش توجه کنید که آتش چه خیرها و منفعت هایی دارد. آیا صحیح است که به

علت شر کمی که ممکن است آتش در پی داشته باشد از خلقت آتش پرهیز شود. اگر آتش خلق نشود، خیرهای بی شماری که از خلق آتش حاصل می شود، فوت خواهد شد. بنابراین از مطلب های پیش گفته می توان نتیجه گرفت که شر لازمه ذاتی عالم ماده و از آن انفکاک ناپذیر است. محال است که خدا عالم ماده را بدون این شرها خلق کند و چون قدرت به محال های ذاتی تعلق نمی گیرد، محال است خدا عالم ماده ای را خلق کند که در آن شر قلیل وجود نداشته باشد. در ضمن هر چند که در عالم شر قلیلی وجود دارد اما اگر انسان اندیشه و تعقل خود را به کار گیرد، می تواند بر بسیاری از آنها فایق آید و مانع آسیب آنها به انسان شود. سیل، زلزله و طوفان در طبیعت وجود دارد اما انسان می تواند با ساختن ساختمان های مستحکم و سیل بند از ضرر آنها جلوگیری کند. همچنین بسیاری از شرهای طبیعی، نتیجه عملکرد نادرست انسان ها است که با پرهیز از آنها، می توان از آنها دوری جست.

۴. جهان مادی، بهترین جهان ممکن است.

از آنجا که خداوند عالم و قادر مطلق و خیر محض است، مطابق قاعده سنخیت، فعل آن هم باید سرانجام متقن، استوار و کامل باشد و هیچ نقص و کاستی به فعل وی راه نیابد و به تعبیری بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن باشد. اگر بهتر از این جهان ممکن بود خدا آن را می آفرید، زیرا علت های ناستواری و نقص یک فعل، به طور معمول به جهل و نادانی یا عجز، ناتوانی و عدم خیرخواهی فاعل مستند است و هیچ یک از این علت ها در خداوند متعال راه ندارد. بنابراین محال است فعلش ناستوار و ناقص باشد. همچنین خداوند به جهت صفت های کمالی، فعل قبیح، زشت، لغو، عبث و بیهوده انجام نمی دهد، زیرا انجام چنین فعلی، از جهل یا ناتوانی فاعل یا نیازمندی اش ناشی است. چون خداوند از تمام این نقص ها پیراسته است، هیچ گاه عمل زشت و بیهوده انجام نمی دهد. در نتیجه افعالش، حکیمانه است. بنابراین، این عالم، بهترین جهان ممکن است.

۵. برخی از شرها از جمله شر اخلاقی، از آزادی و اختیار انسان ناشی است.

خداوند متعال به انسان، نعمت آزادی و اختیار را ارزانی داشته است. همچنین خوبی ها و بدی ها را نیز به وی الهام کرده است و همچنین دستورهای سعادت بخشی را به وسیله پیامبران برای تکامل انسان هدیه کرده است. انسان می تواند با اختیار، راه تکامل

را طی کند که پیروی از وجدان و پیامبران الهی است. همچنین می‌تواند با اختیار خود راه نافرمانی وجدان و دستورهای الهی را پیشه خود کند. برخی از انسان‌ها با اختیار خود، اعمال شریرانه‌ای را انجام می‌دهند که لازمه این اعمال، رنج و عذاب دیگران است. بنابراین، برخی از شرها از شرارت انسان، و شرارت انسان هم از آزادی و اختیارش ناشی است. خداوند متعال به دو گونه می‌توانست انسان را خلق کند:

ا. انسان را بدون اختیار و به تعبیری مجبور می‌آفرید تا هیچ گناهی از وی صادر نشود؛
ب. انسان را مختار و آزاد خلق کند تا مرحله‌های کمال و سعادت را با اختیار خود طی کند که لازمه آن این است که برخی از انسان‌ها، به اعمال شریرانه مبادرت ورزند.
در صورت نخست، اعمال انسان دیگر ارزشی نداشت و در صورت دوم، انسان با اختیار، بسیار بهتر از انسان بدون اختیار است. بنابراین هر چند که ممکن است از اختیار، برخی رنج و مصیبت‌ها عاید انسان شود؛ با این حال حکمت و لطف خدا ایجاب می‌کند که انسان با اختیار آفریده شود. جان‌ها سپرز یکی از مدافعان ناسازگاری مسئله شر با وجود خدا در این باره می‌گوید:
«به‌طور احتمال این راه‌حل، جدی‌ترین کوششی است که برای رهایی از مسئله شر صورت گرفته است ... هر چند این راه‌حل بتواند شرهای اخلاقی را توجیه کند اما شرهای طبیعی را توجیه نمی‌کند» (هاسپرز، ۱۳۷۰: ۱۱۸).

البته از دیدگاه متدینان، شرهای اخلاقی، سرچشمه بسیاری از شرهای طبیعی است. حال که انسان با اختیار آفریده شده، آیا خدا می‌تواند انسان را هرگاه تحت تأثیر تمایل‌های طبیعی، راه خطایی را انتخاب کرد، فوراً از انجام آن کار باز دارد تا باعث شر نشود؟ پاسخ آن است که باز این از امرهای محال و نشدنی است که قدرت خدا به آن تعلق نمی‌گیرد. خدا می‌تواند آفریدگان بی‌اختیار بیافریند، همان‌گونه که آفریده است، اما هنگامی که آفریدگان مختار مانند انسان را آفرید؛ در عین حال که مختار است نمی‌تواند اختیار را از آن سلب کند. یعنی در عین حال که مختار است مختار نباشد. چون این امر محال است، قدرت خدا به امر محال تعلق نمی‌گیرد. همچنین انسان با شرایط خاص جسمانی و تمایل‌های طبیعی نمی‌تواند همواره راه معصومانه را طی کند. البته برخی از انسان‌ها با عقل و تدبیر و ریاضت نفسانی می‌توانند در عین حال که مختار هستند همواره راه صحیح را برگزینند. اما این نسخه را نمی‌توانیم برای تمام انسان‌ها تجویز کنیم.

نتیجه‌گیری

از بیان‌های پیش‌گفته به خوبی بر می‌آید که خلقت جهان مادی بدون شر، مانند آن است جهان مادی، جهان مادی نباشد و این امر محال است و قدرت بر امر محال تعلق نمی‌گیرد. این بهترین جهت کافی اخلاقی و منطقی برای خداوند است که به نمونه‌هایی از رنج اجازه وقوع بدهد. بنابراین، برای صدق گزاره‌های (أ) و (ب)، هیوم باید صدق گزاره (ج)، را اثبات کند. که براساس توجیهی که ما در مطالب پیش‌گفته داشتیم صدق گزاره (ج) اثبات نمی‌شود، بلکه خداوند جهت کافی اخلاقی و منطقی مناسب برای رخدادهای شر دارد. در نتیجه سازگاری بین وجود خدا و شر وجود دارد. یعنی با اینکه خدا عالم و قادر مطلق و به‌طور کامل خیرخواه است، با این حال براساس دلایل قطعی، خداوند توجیه و جهت کافی اخلاقی مناسب برای رخدادهای شر را دارد. بنابراین رخدادهای شر، با عالم، قادر مطلق و خیرخواه بودن مطلق خدا منافاتی ندارد. از این‌رو، هیوم نمی‌تواند ناسازگاری بین وجود خدا و شر را اثبات کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

أ. فارسی و عربی

۱. اسپینوزا، باروخ، ۱۳۶۴ش، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. ملاصدرا (صدرالدین شیرازی)، محمد، ۱۳۸۶ق، اسفار (الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه)، قم: انتشارات مصطفوی.
۳. سبزواری، حاج ملاهادی، ۱۳۶۲ش، شرح غرر الفرائد یا شرح منظومه، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگیل شعبه دانشگاه تهران با همکاری دانشگاه تهران.
۴. نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۳۵۲ش، دجال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران: انتشارات آگاه.
۵. کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۲ش، تاریخ فلسفه، ۱، ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۶. ———، ۱۳۸۰ش، تاریخ فلسفه، ۴، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۷. هاسپرز، ۱۳۷۰ش، فلسفه دین، ترجمه محمد محمدرضایی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۸. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۸ق، التوحید، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

ب. انگلیسی

9. Hume, David, 1996, "Evil Makes a srtrong Case Against God's Existence" in: *Philosophy of Religion*, Ed: Michael peterson, ... Oxford university press, Oxford.
10. kant, Immanuel, 1972, "Graunwork of Metaphysic of Morals", tr, paton H.J. PP, 550123, In: *The moral law*, London, Hutchinson university library.
11. kant, Immanuel, 1956, *critique of practical reason*, tr, beck, L.W, New York, the library of liberal Arts.